

## حقیقت ، در راه راست نیست

مفهوم « راه » برای ما معنایی دیگر دارد که در فرهنگ ایران ، داشته است . مثلاً شریعت اسلام ، خود را « صراط مستقیم » میداند . زرتشتیان نیز آموزه زرتشت را تنها راه راست میدانند . سیستم های فلسفی و ایدئولوژیها نیز ، خود را به شیوه دیگر ، تنها راه راست میدانند . آنها ایمان به **عقلی** دارند که مانند الله و یهوه و پدرآسمانی ، خالق راه راست است . ما هم هنگامی به فکر جستجوی افتیم ، دنبال یافتن « راه راست » هستیم که بی هیچ دغدغه و نگرانی و تشویش خاطر از گمراهی ، آن را به پیمائیم . راه ، برای ما ، نه جایگاه جستجوست ، نه در خود ، مقصد است ، بلکه عنصر جستجو و غایت از آن ، زدوده شده است . ولی عرفان ، برای اعتراض به این اندیشه خام ، راههای به مقصد و اصل و یا خدا را ، به تعداد افراد انسانها دانست . هرکسی ، راه ویژه خودش را به مقصد دارد ، و یک « راه و خیابان عمومی ، که همه باید به آن بیایند و در آن ، به یک مقصد برسند » وجود ندارد . این اندیشه ، که به کلی برضد « شریعت ، و همه راههای مستقیم » است ، چنان مغشوش و پریشان ساخته شده است که هسته بنیادی آن به کلی از دید انداخته شده است . این اندیشه که هر فردی ، راه ویژه فردی خود را به اصل و بُن و خدا و حقیقت دارد ، به کلی برضد اندیشه « صراط مستقیم و راه راست » است که خیابانی برای راه پیمائی همه در آنست . طبعاً هرکسی نمیتواند راه ویژه خودش را برود . در راه عمومی رفتن ، با راه فردی را در آن جستن ، باهم سازگار نیستند . این اندیشه عرفانی ، که سپس به احادیث اسلامی الحاق شد ، به تصویری از خدا باز میگردد ، که بُن و آخسیج اولیه انسانهاست ، و با تصویر الله و پدرآسمانی و یهوه و اهورامزدا ی زرتشت فرق دارد بلکه متضاد با آنهاست .

خدا ( سیمرغ ) که « ارتا » باشد ، خودش « رته = ras = ratha » هست . خودش ، « راه ras » و خودش « گردونه ras در این راه » هست . این آموزه یا شریعت یا احکام یا کتاب خدا نیست که تنها راه مستقیم برای عموم خلق هست ، بلکه خود خدا ( = sva = xva =

از خود = قائم بالذات ) که مستقیماً بُن هر جانی یا فطرت هر انسانیست ، هم « راه » و هم « گردونه = اصل جنبش » هست . این تخم خدا یا آتش جان ( ارتا = رته ) هست که خودش در هر انسانی ، به طور جداگانه ، اصل حرکت و آفرینندگی و روشنی و بینش میشود . پیمودن راه ، شیوه خدایش در رنگارنگ و متنوع شدن هست . کسی ، راه ، پیش انسانها نمیگذارد ، بلکه مغز خدائی ما ، در راهی که خودش ، میشود و دگر دیسی می یابد ، خدا میشود . راه و گردونه ، جاده ای در خارج ما نیست که همه باید باهمدیگر ، آن را بپیمایند .

اینجا بحث « طرق الی الله » نیست ، بلکه خدا که ارتا باشد ، عنصر نخستین جان هر انسانی هست . به عبارت دیگر ، غایت و مقصد و مراد ، در خود انسان هست ، فقط ، مسئله دگر دیسی و متممور فوز و جامه گردانی این عنصر نخستین در هر انسانی هست . ساختن یک خیابان یا جاده عمومی برای همه ، نابود ساختن اصل فردیت و ارج انسان هست که در همان وجود تخم آتش ( ارتا = رته = راه ) در جان هر انسانیست . اینجا ، مسئله پیمودن راه دراز تهی از خدا ، به سوی خدا در پایان راه نیست ، بلکه مسئله تحول خدا در خود انسان هست . اینجا ، کسی نمیخواهد در پایان راه ، به « پیش خدا = به حضور خدا » برسد ، بلکه خدای نهفته در بُن و فطرت هر انسانی ، در جنبش ، دگر دیسی می یابد ، میرقصد و تازه و نو میشود . ارتا که « فرورد = فروهر = فرا + ورته » هست ، در گشتن ، می وشتد ( میرقصد ، به وجد میآید . وجد = وشت ) . ارتا ( خدا ) که در فرهنگ ایران ، بُن آفریننده و سامانده در هر انسانی هست ، در پیدایش ، متنوع میشود ، طیف رنگین میشود . یا به عبارت دیگر ، هرگز ، یک راه راست ، یک آموزه حقیقت ، یک شریعت ، یک مسلک ، تنها شکل حقیقی ، حقیقت منحصر به فرد نمیشود ، بلکه چون خدا (  $sva = xva$  = از خود = اصل قائم بالذات ) ، بُن جان ( آتش جان = عنصر نخستین ) در هر انسانیست ، راهی دیگر میشود . خدا ، خودش ، راه و اصل تحول است ، نه غایت و مقصد و مراد ، در پایان راهی که تهی از خداست ، و فقط در پایان این راه تهی از خدا ، انسان ، فقط در پیش یا حضور خدا ، میایستد و او را می بیند ، ولی هرگز نمیتواند با او همگوهر شود ( اوبشود ) . در این فرهنگ ، خدا ، که مستقیماً بُن و

طبیعت در هر انسانی هست ، خودش هم راه و هم گردونه هست و انسان ،  
نیاز به هیچ شریعتی و ایدئولوژی و مکتبی و مذهبی و مسلکی ندارد .